

دکتر انور خامه‌ای

یک تحلیل علمی از وضع کنونی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در نه ماه اخیر کشور ما وضع خاصی داشته است. میتوان گفت در تب و تاب بسر میبرد. در شهریور ماه مبارزه میان دولت و گروهها و سازمانهای وابسته به آن از یکسو و گروهها و سازمانهای مخالف از سوی دیگر (مبارزهای که در ۲۵ سال اخیر همواره به شکل های گوناگون، گاه پنهان و گاه آشکار، وجود داشته است) به اوج شدت و وسعت خود گسراید و تمام مظاهر اجتماعی کشور ما را تحت الشعاع خود قرار داد. تظاهرات تودمهای انبوه مردم در تقریباً سراسر کشور که اغلب به درگیری با نیرو های انتظامی انجامیده و موجب ریخته شدن خونهای فراوان و باز داشت عده کثیری شده است، انتشار

نسبتاً گسترده یک نوع مطبوعات محرمانه مخالف دولت یعنی آنچه به « ادبیات زیراکسی » معروف شده است، و دهها مظاهر دیگر که بیش از نه ماه اخیر هیچگاه با چنین شدت و حدتی سابقه نداشته است، تمام اینها نشان میداد که کشور ما و ملت ما یکسری از بحرانیترین ادوار تاریخ خود را میگذراند، دورانی که آستن تحولات بسیار مهمی تواند بود.

بدیهی است یک چنین بحرانی توجه کامل اندیشه‌مندان و روشنفکران را بسوی خود جلب میکند و خبرنگاران، گزارشگران، تفسیر نویسان، سیاستمداران، حقوق دانان، تاریخ نویسان، جامعه‌شناسان و غیره درباره آن میاندیشند، می‌نویسند و سخن می‌رانند.

تشخیص داد. پس از آنکه بررسی عوامل عینی و ذهنی جنبش بدرستی انجام گرفت آنگاه میتوان ویژگیها و مشخصات آنرا که منطقی باید معلول و نتیجه همان عوامل باشد بررسی کرد و به آینده نگری پرداخت. چنین است برنامه پژوهش ما.

الف - عوامل عینی داخلی

چون بحران اخیر با یکنوع حرکت سیاسی یا بقول بعضی نمایندگان مجلس « عصیان » توأم بود، نخست باید نظریه خود را در باره عصیان و فراگرد پیدایش آن باختصار توضیح دهیم. پیش از هر چیز باید تذکر دهیم که بررسی جامعه شناسی از یک پدیده اجتماعی و منجمله از عصیان یک داوری ارزش نیست بلکه یک داوری واقعیت است. بدین سخن به خوب و بد بودن و زشت و زیبا بودن آن کاری ندارد بلکه واقعیت را آنطور که هست بیان میکند. چه خوبی و بدی نسبی است و آنچه برای فلان فرد یا فلان دسته از مردم خوبست برای دیگران ممکن است بد باشد. درحالیکه قضاوت علمی باید عام و در نتیجه از داوری ارزش بدور باشد. این تذکر را برای آن دادیم که اخیراً در کشور ما مد شده است که انقلاب و تحول را نفس خوبی و خیر مطلق بدانند و هر چیزی را که میخواهند مردم بقبولانند یک برجسته انقلاب روی آن میگذارند تا دیگر کسی جرئت نکند از آن استفاده کند. در حالیکه چنین نیست و اکثر انقلابی را میتوان یافت که همه قشرهای جامعه را راضی کند و از همه جهات بود جامعه باشد. مثلاً انقلاب کیسر فرانسه که در مدح آن کتابها نوشته اند شامل فجایع و جنایاتی بوده است که هر انسان با وجدانی را مشمزه میسازد. همچنین اگر هر مندانی مانند ماکسیم گورکی و مایا کوفسکی انقلاب اکبر روسیه را می ستایند نویسندگانی مانند پاسترناک و سولژیتسین به آن لعن و نفرین میفرستند. اینها داوری ارزش است. اما جامعه شناس این داوریها کاری ندارد و تنها واقعیت این انقلاب ها را تحلیل میکند یعنی نشان میدهد که چه علل و شرایطی آنها را پدید آورده است و تحول آنها چگونه بوده و بکجا انجامیده است. همین امر درباره انواع دیگر انقلاب صادق است. مثلاً انقلاب صنعتی و اقتصادی که اقتصاددانان کلاسیک آن همه درباره آن مدیحه سرانی کرده اند آماج انتقادهای گرنده اندیشه مندانی مانند فوریه، مارکس و باکونین شده است. انقلابهای اجتماعی و فرهنگی نیز بهمین سان مداحان و نقادانی در پی داشته اند. لیکن ما در این مقاله باین سه نوع اخیر انقلاب یعنی انقلابهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کاری نداریم و بحث ما تنها درباره انقلاب سیاسی است.

اکنون به بنیم نظریه جامعه شناسان درباره حرکت سیاسی اخیر چیست. در این زمینه نظریات گوناگون ابراز شده است که ما مهمترین آنها را باختصار بررسی میکنیم و سپس توضیح نظریه خودمان می پردازیم.

نگاهی بچند نظریه درباره انقلاب سیاسی

مارکسیستها عصیان سیاسی را اوج شدت مبارزه طبقاتی می دانند. مطابق این تئوری در هر جامعه یک طبقه حاکم وجود دارد که دولت و سازمانها و نیروهای آن وابسته باین طبقه و مدافع منافع آنست. در برابر آن تمام طبقات دیگر محروم و محکومند لیکن

اما طرز برداشت هر کدام از اینها با هم متفاوت است. خبرنگار و گزارشگر میکوشند جالبترین خبر را بخوانندگان خود عرضه دارند. تفسیر نویس از نظر سیاست روز موضوع را برداشت میکنند، سیاستمدار خواه موافق خواه مخالف در اندیشه بهره برداری از حوادث است، حقوقدان از نظر حقوق فردی و اجتماعی به آن میگرد، تاریخ نویس اگر واقع بین باشد میکوشد دورنمای روشنی از جریان حوادث را منعکس سازد، و بالاخره جامعه شناس خود را موظفت میداند که بحران را از نظر عینی و با روشهای علمی تحلیل کند، علل درونی و عمیق بحران را بیابد موقعیت طبقات، قشرها، نمادها و بنیادهای اجتماعی را در جریان آن تشخیص دهد و در صورت امکان براساس این تحلیل آینده نگری کند. در این مقاله میکوشیم یک چنین تحلیلی از تحولات اخیر دست زنییم. بدیهی است این تحلیل جامع و کامل نتواند بود و بی شک کمبودهای فراوانی در آن یافت تواند شد. ما آنرا تنها بعنوان یک طرح مقدماتی عرضه میداریم و امیدواریم جامعه شناسان و اندیشه مندان دیگری بتکمیل آن همت گمارند، نواقص آنرا متذکر شوند و اشتباهات آنرا گوشزد کنند تا بدینسان تحلیلی جامع و درست از این تحولات پدید آید.

روش تحلیل

نخست روش خود را در این تحلیل روشن سازیم. برای تحلیل یک جنبش اجتماعی و سیاسی بیش از هر چیز باید عوامل محرکه آنرا تشخیص داد که بر دو گونه است: عوامل عینی و عوامل ذهنی. زیرا مسلم است که حرکت، تلاش و بیکار مردم مستلزم وجود انگیزه های روانی در آنهاست که گرچه در افسران و دسته های مختلف متفاوت است و میتواند شکل سهولت جویانه، انتقام جویانه، ایدئولوژیکی، تلقینی، تقلیدی و غیره داشته باشد لیکن نتیجه آن در هر حال این است که این افراد و دسته ها را بسوی یک عمل واحد اجتماعی سوق میدهد و از انگیزه های گوناگون آنها یک جنبش اجتماعی پدید میآورد. شبه جویبار هائی که در گوشه های مختلف یک کوهستان از چشمها و منافذ بسیار دور از هم جاری میشوند لیکن سر انجام بهم می پیوندند و رودخانه عظیمی را درست میکنند، چرا این جویبارها بهم می پیوندند و رودخانه را تشکیل میدهند برای آنکه ساخت کوهستان از نظر عوارض زمین و شیب آن بشکلی است که آنها را بسوی هم میکشاند. در جامعه نیز هنگامیکه می بینیم افراد و گروه های مختلف با انگیزه های گوناگون یک جنبش اجتماعی را تشکیل میدهند میتوانیم بی بریم که این انگیزه های گوناگون همه ناشی از شرایط و عوامل عینی یکسانی است که علت حقیقی پیدایش آن جنبش است. از این رو با آنکه اثر روانی این شرایط در افراد و گروه های مختلف متفاوت است نتیجه نهائی آن پیدایش یک حرکت اجتماعی و تاریخی است. پس جامعه شناسان بسرای تحلیل یک جنبش نخست باید عوامل عینی که علت اصلی آن است واقع بینانه و بدقت تشخیص دهد، سپس به تشریح عوامل ذهنی و روانی که معلول آن عوامل عینی است بپردازد و اثر متقابل آنها را در هم معلوم سازد تا بنیان جنبش روشن گردد. ضمناً در بررسی عوامل عینی باید عوامل داخلی را از خارجی مشخص و بتأثیر متقابل آنها برهم توجه کرد و نیز در درون عوامل عینی داخلی، عوامل اصلی و بنیادی را از عوامل فرعی و عرفی

از میان آنها تنها يك طبقه رسالت رهبری مبارزه و انقلاب را دارد و پس از پیروزی انقلاب جانشین طبقه حاکم پیشین میشود. بدین سان بورژوازی علیه طبقه فئودال عصیان میکند و جان آترا میگیرد و پروتاریا علیه بورژوازی قیام میکند و جانشین آن میشود. در نتیجه انقلابها بر حسب طبقاتی دارند و انقلابهای فئودالی بورژوازی و پروتاریا جبرا بدنبال هم میآیند و این الگو با همین ترتیب در همه کشورها تکرار میشود. نقص عمده این تئوری در این است که عصیان را که يك پدیده تام اجتماعی است یعنی شامل تمام شکل بندیها و نهادهای اجتماعی است فقط از يك جنبه آن یعنی جنبه طبقاتی مشاهده میکند و جنبه های دیگر را تحت الشعاع آن قرار میدهد. ثانیاً شرایط خاص زندگی ملتها که با هم متفاوت است کم ارزش می نهد. در نتیجه با واقعیات تاریخی تطبیق نمیکند. مثلاً انگلستان که در قرن ۱۷ انقلاب با اصطلاح بورژوازی خود را انجام داده و پیش آهنگ گسترش صنایع و توسعه سرمایه داری بوده است، در این سه قرن اخیر کوچکترین اثری از انقلاب کارگری در آن دیده نشده است. همچنین فرانسه بیش از یک قرن و نیم از انقلاب بورژوازی آن میگذرد لیکن اثری از انقلاب پروتاریا در آن پدیدار نیست. نظیر این امر در آمریکا و آلمان و کشورهای صنعتی دیگر مشاهده میشود. برعکس طبق گفته مارکسیستها در روسیه، چین، کوبا و شاید افغانستان انقلابهای بورژوازی و پروتاریا باهم انجام گرفته است که با اصول تئوری خودشان متناقض است. واقعیتهای تاریخی بیشمار دیگری نشان میدهد که انقلاب هر کشوری دارای انگیزه ها و هدفهای خاصی است که بیش از همه ناشی از نیازها و شرایط ویژه آن ملت است. بدینگونه سخن انقلاب سیاسی بیشتر ملی است تا طبقاتی.

نظریه دیگری در باره انقلاب از آن «ویلنر دوبارتو» است که آنرا تئوری «گردش نخبان» می نامد. مطابق این تئوری گروه حاکم بر اجتماع بتدریج گرفتار ضعف و سستی روحی میشود و خوی قدرت طلبی و اقتدار و تسلط را از دست میدهد و گروه دیگری که آماده تر است آنها را سرنگون میسازد و جایگزین آنها میشود. لیکن خود آنها نیز پس از چند نسل خوی اقتدار و استیلا را از دست میدهد و گرفتار سرنوش گروه پیشین میشوند. نقص عمده این تئوری این است که برای خصوصیات روانی هیئت حاکمه اهمیت بیش از اندازه قائل است و آنرا شامل تعیین کننده انقلاب میسازد. توگویی توده مردم، نیازها و شرایط زندگی آنها و عوامل داخلی و خارجی دیگر هیچ گونه اثری در پیدایش انقلاب ندارند.

نظریه دیگری از ویلیام اوگبرن است که عصیان را ناشی از فاصله اجتماعی و فرهنگی میدانند که بر اثر پیشرفت تکنیک میان بخشهای مختلف اجتماعی پدید میآید. نقص عمده این تئوری آن است که تکنیک را عامل تعیین کننده تحولات اجتماعی فرض میکند در حالیکه واقعیات اجتماعی و بررسیهای علمی نشان میدهد که تمام عوامل اجتماعی (تکنیک، اقتصاد، سیاست، مذهب، فرهنگ و غیره) متقابلاً در هم تاثیر میکنند و انقلاب را پدید میآورند. پیشرفت تکنیک حتی موثرترین یا آشکارترین عامل پیدایش انقلاب هم نیست و معمولاً سیاست، مذهب و فرهنگ بیش از آن در تحریک انقلاب موثرند.

مردم عادی معمولاً عصیان را ناشی از ستمگری و زور گویی بیش از حد، هیئت حاکمه یا فقر و محرومیت بیش از اندازه توده مردم میدانند. لیکن واقعیات تاریخی نشان میدهد که این شرایط گرچه در پیدایش عصیان ممکن است موثر باشند ولی

عامل اساسی نیستند. در تاریخ ملتها دوره های فراوانی دیده میشود که در آن ستمگری هیئت حاکمه بغایت و فقر و محرومیت مردم بنهایت بوده است و با وجود این انقلابی روی نداده است. مثلاً در کشور خودمان زمان آغامحمدخان قاجار یا فتحعلی شاه یا شاه صفی و بعضی دیگر از شاهان صفویه را میتوان ذکر کرد. البته قیام در برابر ستمگری اشغالگران و فاتحان بیگانه را نباید بحساب آورد چه در اینجا عامل اصلی قیام احساسات ملی و وطن پرستی است، و ستمگری بیگانگان فقط آنرا تشدید میکند.

نظریه ما در باره دگرگونی سیاسی

پس علت اصلی پدید آمدن بحران چیست؟ بعقیده ما شورشیهای گسترده سیاسی غالباً در مواقعی پدید میآید که در جامعه فقر وسیعی از مردم از نظر ساخت اجتماعی وضع ثابت و متعادلی نداشته باشند. زیرا طبقه ها و قشرهایی که دارای موقعیتی پایدار، نهاد یافته و مستقر در جامعه اند حتی اگر از موقعیت خود راضی هم نباشند بندرت مبتکر يك شورش یا طغیان خواهند شد. چون تزلزل بنیان اجتماع و آشوب در آن، موقعیت همه طبقات و قشرها و منجمله موقعیت خود آنها را بخطر میاندازد، در حالیکه آینده روشن نیست. البته این احتمال بستگی به درجه گرایش به خطر کردن در تمام اجتماع بطور کلی و در هر طبقه بطور خاص دارد. لیکن مسلم است که این گرایش به خطر کردن در جامعه سرمایه داری لیبرال بیش از جامعه های دیگر است. در تاریخ ملتها موارد فراوانی میتوان یافت که قشر یا طبقه ای دارای وضعی رقت بار و از هر جهت محروم و ستمکش بوده با وجود این هیچگاه مبتکر شورش و انقلاب نشده است. چرا؟ برای آنکه در عین ستمکشی و محرومیت وضع نهاد یافته و مستقر سنتی در جامعه داشته است. بهترین نمونه آن رعایا و کشاورزان کشور خودمان هستند که قرنهای در شرایطی زیست میکردند که هیچکس در حد اعلاهی ستمکشی و محرومیت آنها شکی نمیتوانست داشت. با وجود این پیش از انقلاب مشروطیت هیچگاه طغیانی نکردند و حتی در جریان این انقلاب نیز دخالت چندانی نداشتند. اما همین رعایا و روستائیان از زمان مشروطیت به بعد بهمان نسبت که وضع نهاد یافته و سنتی آنها بهم میخورد و به سوی شهرها سرازیر میشوند گرایش انقلابی از خود نشان میدهند گو اینکه وضع مادی بعضی از آنها نسبتاً بهتر از گذشته است. چون حالا پایگاه اجتماعی خود را گسسته اند. و این گرایش تا زمانیکه موقعیت نهاد یافته تازه ای بصورت خرده مالک یا کارگر صنعتی و غیره بدست آورند ادامه خواهد داشت. نظیر همین وضع را در مورد سرخپای روسیه میتوان مشاهده کرد که تا ۱۸۶۱ یعنی الغاء سرواژ در جنبش انقلابی سهمی نداشته اند ولی از آن هنگام به بعد پایگاه اصلی تمام انقلابهای روسیه بوده اند. بطور کلی بررسی تمام انقلابهای چند قرن اخیر نشان میدهد که همواره پیشگامان انقلاب طبقات و قشرهایی بوده که در حال انتقالی و در موقعیتی نا پایدار و متزلزل می زیسته اند مانند کشاورزان از زمین گریخته یا بیرون رانده، پیشه وران و صنعتگران در حال زوال، بیکاران، عناصر بی طبقه مانند ولگردان و گدایان و غیره که بخشی از روشنفکران هم بعقل دیگر با آنها همگامی می کرده اند. بهمین دلیل در جریان انقلابها جوانان که وضع اجتماعی شان نسبت بسالمندان نا پایدار تر است تندروی و فداکاری بیشتری بقیه در صفحه ۵۶

بطول میانجامد و بصورت موجهای متوالی انقلاب آنقدر تکرار میشود تا بحد کمال میرسد و خیز اقتصادی را بانجام میرساند. در کشور دیگری مانند سوئد یا نروژ ممکن است بسیار کوتاه مدت باشد و با نهایت ملایمت انجام گیرد. در کشوری مانند انگلستان کاملاً لیبرال است و با استقرار حکومت مشروطه سلطنتی میانجامد. در کشور دیگری مانند روسیه با جنبش ضد استعماری ملل مستعمره امپراطوری بهم میامیزد و شکل انقلاب کمونیستی بخود میگیرد. ولی در این حرفی نیست که تمام این انقلابها مقارن با مرحله خیز اقتصادی و اجتماعی این کشورها بوده است.

البته جنبش، شورش و انقلاب ضد استعماری ملل مستعمره و نیم مستعمره از این قاعده مستثنی است و ناشی از تمایلات ناسیونالیستی است. اما ممکن است در کشوری انقلاب ضد استعماری بتدریج بانقلاب دموکراتیک منجر گردد یا با آن توأماً انجام گیرد مانند انقلاب چین و هند و انقلاب مشروطیت ایران. اکنون که نظریه ما در بساره عصیان سیاسی روشن شد می‌توانیم بگوئیم که حوادث کنونی ایران نتیجه مستقیم خیز اقتصادی و اجتماعی است که در نیم قرن اخیر بتدریج برداشته شده و در سالهای اخیر شکل خاصی بخود گرفته است. پس برای تحلیل این جنبش و درك علل بنیادی آن نخست باید به بینیم خیز اقتصادی درجه شرایط و بجه صورتی در ایران انجام یافته است.

مشخصات خیز اقتصادی و اجتماعی در ایران

خیز اقتصادی بوی جامعه صنعتی در کشور ما در تحت شرایطی صورت گرفته که به آن شکل خاصی بخشیده است که از شکل کلاسیک آن بکلی متمایز است. شکل سرطان زده خیز اقتصادی که کشور ما گرفتار آنست نتیجه شرایط ویژه زیر است که باید به آنها توجه کرد:

۱ - در حالیکه در شکل کلاسیک خیز اقتصادی، سرمایه گذاری از منابع داخلی تامین میشود و بیشتر بنیروی کار و کوشش طبقات مختلف مردم متکی است در کشور ما سرمایه گذاری تقریباً از منابع خارجی تامین گردیده است، يك قسمت بصورت مستقیم یعنی مشارکت سرمایه‌های بزرگ بیگانه در ایجاد شرکتهای صنعتی، مسالماً، بسازرگانی و غیره و قسمت دیگر به صورت غیر مستقیم یعنی از طریق درآمد نفت. ایسین امر در عین اینکه خیز اقتصادی را تهیل کرده دو زبان اساسی داشته است یکی اینکه سرمایه و وسعت یش از اندازه‌ای به این خیز اقتصادی بخشیده است که با شرایط زیست ملت ما تناسب نداشته و برای کشور ما قابل هضم و جذب نبوده است. دیگر اینکه اقتصاد ما را وابسته بکشورهای خارجی مخصوصاً قدرتهای بزرگ صنعتی کرده است.

۲ - دخالت دولت در جریان خیز اقتصادی و اجتماعی بحدی بوده است که حس ابتکار و استقلال را تقریباً از بخش خصوصی سلب کرده و قسمت اعظم آنرا بصورت انگلی از دولت در آورده است. البته در همه کشورها دولت در انجام خیز اقتصادی نقش مهمی انجام میدهد. اما دولتهای آگاه و فهمیده این دخالت را بقسمی انجام میدهند که حس ابتکار و استقلال را از بخش خصوصی نگیرند بلکه برعکس آنرا تقویت کنند. اما سود جوئی هیئت حاکمه ما بطور فردی و جمعی موجب شده است که از قدرت دولت برای منافع شخصی سوء استفاده شود و دخالت دولت نه در جهت هدفهای ملی بلکه برای میلیاردر کردن فلان و بهمان بکار رود. بدینسان بخش خصوصی بجای آنکه سعی کند برپایه اصول اقتصادی استوار باشد غالباً در فکر یافتن پشتیبان قدرتمند و منتفدی در سرمایه

نشان میدهند. اینکه میگویند در انقلابهای دموکراتیک، بورژوازی پیش آهنگ طبقات دیگر بوده است بهیچ روی با واقعیت تاریخی وفق نمیدهد. بورژوازی از این انقلابها فقط برای تحکیم موقعیت و منافع خود استفاده کرده است. بهمینسان این نظریه که در جامعه صنعتی پیشرفته طبقه کارگر مبنکسر انقلاب خواهد بود اشتباه است. حوادث ۴۴ و ژوئن ۱۹۶۸ فرانسه، قیام ایرلند و یبیا در انگلستان که هنوز هم ادامه دارد، طغیان سیاهان در امریکا در نخستین سالهای دهه کنونی و حتی تحولات اسپانیا و پرتغال این واقعیت را بخوبی نشان دادند.

اکنون به بینیم در چه مراحل از تحول جامعه عدم تعادل و نا پایداری موقعیت و تزلزل شرایط زیست در قشرهای وسیعی از جامعه بیشتر از مواقع دیگری است. سیر تاریخ و بررسی‌های جامعه شناسی نشان داده است که این مرحله در قرون اخیر غالباً با دوران خیز اقتصادی و اجتماعی همراه بوده است. تمام ملتها در سیر تحولشان از جامعه متحجر سنتی بسوی جامعه صنعتی ناگزیرند از يك دوران خیز اقتصادی و اجتماعی بگذرند. در این دوران نظام اقتصادی سنتی در کشاورزی، صنعت، تجارت خلاصه در تولید و توزیع متلاشی میشود، کشاورزان در جستجوی کسار و زندگی بهتر بسوی شهرها هجوم می‌آورند، تولید صنعتی در کارخانهای بزرگ و کوچک متمرکز می‌گردد و کارفرمایان می‌کوشند با حداقل سرمایه‌گذاری حد اکثر سود را بردارند، بازارهای محلی که پیشه‌وران سابق برای خود داشتند از میان می‌رود و بازار بزرگ کشوری پدید میاید که میدان رقابت سرمایه‌داران نوحاسته است. پرستش پول و تلاش برای درآمد هرچه بیشتر جای زندگی محدود ولی آرام سابق را میگیرد که هدف آن رفع نیازهای ضروری خانواده‌ها بود، شهرهای غول آسا پدید میاید و مشکلات زندگی سرسام آور در این شهرها آشکار میشود. همبستگی و یکپارچگی که در گذشته میان مردم شهرها وجود داشت از بین میسرود و اهالی آن نخست نسبت بهم بیگانه میشوند و سپس رقیب و دشمن یکدیگر میگردند بهوازات از میان رفتن همبستگی طبیعی و سنتی مردم وجود يك قدرت مرکزی و يك بوروکراسی دولتی ضروری میگردد تا بوسیله وضع مقررات و تحمیل آنها نظم را حفظ کند ولی در غالب موارد همین بوروکراسی چنان گسترش می‌یابد و از هدف خود منحرف میشود که يك نوع سرطان در جامعه مبدل میگردد و بنوبه خود بر عدم تعادل اجتماعی میافزاید. تمام این شرایط يك محیط ناراضیتی و نا آرامی عمومی پدید می‌آورد که آماده شورش و انقلاب سیاسی است و بمجرد اینکه شرایط مساعدی بیابد منجر میشود.

تاریخ انقلابهای بزرگ از قرن ۱۷ بعد بویره در دو قرن اخیر صحت این نظریه را کاملاً تأیید کرده است. تقریباً تمام این انقلابها در دوران خیز اقتصادی و اجتماعی هر کشوری انجام گرفته و شدت و ضعف آن مربوط بدرجه عدم تعادل ناشی از این خیز بوده است. و در هر کشور پس از اینکه این مرحله صنعتی با نظامها و نهادهای خاص آن کشور مستقر میگردد دوران انقلابهای سیاسی نیز پایان می‌پذیرد. منتها چون شکل، شدت، وسعت و مدت خیز اقتصادی در کشورهای مختلف متفاوت است، شکل شدت، و مدت این انقلابها نیز از کشوری بکشور دیگر فرق می‌کند. در يك کشور مانند فرانسه يك قرن یعنی از ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱

های خارجی یادستگاه دولتی بوده و بدینسان بصورت انگلی از دولت و سرمایه های خارجی درآمده است. سرمایه داران ملی که نخواسته اند از این روش پیروی کنند غالباً یا ورشکست شده و یا سرمایه خود را از ایران خارج ساخته اند.

۳ - از جهت شرایط سیاسی خیز اقتصادی و اجتماعی، در جامعه های صنعتی جهان عموماً به یکی از دو صورت زیر انجام گرفته است: در کشورهای سرمایه داری که بنیاد این خیز گسترش سرمایه خصوصی و ابتکار خصوصی بوده است همراه با آزادی سیاسی و اجتماعی، آزادی بیان، نگارش، مطبوعات و اجتماعات، انتخابات آزاد و احترام بافکار عمومی بوده است که نمونه این کشورها انگلستان و امریکا میباشند. برعکس در کشور های کمونیستی که خیز اقتصادی در شرایط اختناق سیاسی و فسادان آزادیهای فردی و اجتماعی یا حکومت انحصاری یک حزبی و وجود انتخابات فرمایشی انجام گرفته، سرمایه داری خصوصی وجود نداشته است و اقتصاد متمرکز دولتی اجازه بود جوئی های بی حد و حصر شخصی و پیدایش ثروتهای کلان بادآورده و اختلاف درآمدهای فاحش و پرستش پول و نتایج زیان بخش آن نمیداده است. مشخص کننده شرایط اقتصادی ما در دوران خیز اقتصادی ترکیبی از این دو شکل بوده است یعنی در عین اینکه سرمایه خصوصی، سوجدوئی خصوصی و پرستش پول تشویق و ترغیب میشده است به تصریح افرادی نظیر اعضاء گروه بررسی مسائل ایران، آزادی سیاسی و اجتماعی، آزادی مطبوعات و اجتماعات، انتخابات آزاد وجود نداشته و بجای آن محدودیت سیاسی، بی توجهی بافکار عمومی، حکومت انحصاری یک حزبی و مظاهر وابسته به آن حکمفرما بوده است. بنابر این جامع معایب هر دو شکل فوق شده و فاقد درجه های اطمینانی بوده است که هر کدام از دو شکل فوق برای جلوگیری یا تعدیل زیانهای خویش داشته است. در نتیجه جامعه ما گرفتار عدم تعادل، تشنج و انحرافات شده است که در کمتر کشوری سابقه داشته است.

۴ - چون خیز اقتصادی همراه با اختناق و محدودیت سیاسی از یکسو و فساد اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر بوده است، مسئولین برای جبران آن متوسل بعوام فریبی شدند و برای راضی ساختن بعضی از قشرهای اجتماعی شعارهایی دادند که بدون توجه بشرایط کشور ما از جامعه های بسیار پیشرفته تر از ما تقلید شده بود و در نتیجه نه تناسبی با ضروریات خیز اقتصادی داشت و نه با شرایط کشور ما سازگار بود. در اثر این عوام فریبی ها انضباط در کارخانه ها و کارگاهها از میان رفت پیشوران و اصناف تحت فشارها و محدودیت های بیجا قرار گرفتند، سطح آموزش در مدارس بسیار پائین آمد، فساد جنسی در جامعه مخصوصاً میان جوانان رواج یافت، شیرازه خانواده ها از هم گسیخت و ظاهر سازی و فریبکاری مد روز شد.

عوامل و شرایط داخلی محرك بحران

اکنون به بینیم مهمترین عوامل و شرایط عینی و ذهنی داخلی که موجب و علت پیدایش حرکت کنونی بوده است چیست؟

۱ - مهمترین عامل اختلاف شدید در سطح درآمدها در تمام بخش ها و مناطق اجتماعی است. مراجع رسمی ادعا میکنند که درآمد سرانه از حدود ۱۰۰ دلار در ۴۰ سال پیش به حدود ۳۰۰۰ دلار رسیده است. ما نمیدانیم این آمار چگونه تهیه شده و تا چه حد صحت داشته باشد. اما فرض کنیم صحیح باشد با وجود

این بیخ و جهانشان نمیدهد که درآمد یک ایرانی متوسط، یک کارمند، یک کشاورز یا یک پیشه ور ۲۰ برابر شده باشد. هر کسی که مختصری از علم اقتصاد سر رشته داشته باشد میداند که درآمد سرانه خارج قسمت تولید ملی یا درآمد ملی یعنی درآمد کلی کشور بر شماره جمعیت آنست بدون اینکه شکل توزیع این درآمد ملحوظ گردد. اما آنچه از نظر زندگی مردم و نیازهای مردم مهم است همین شکل توزیع است که آیا عادلانه است یا غیر عادلانه. برای مردم و مخصوصاً قشرهای پائین جامعه مهم نیست که درآمدها از نفت چند برابر شده یا تولید کارخانه ها و درآمد شرکتها چقدر افزایش یافته است. آنچه برای آنها مهم است این است که این درآمدها چگونه میان مردم تقسیم میشود، سهم قشرهای پائین و زحمتکش اجتماع از آن چقدر است و سهم طبقات بالا چه اندازه است. حقوق یک کارمند در ۱۰ سال گذشته حدود اعلان ممکن است دو برابر شده باشد. اما نرخ تورم در همین مدت از ۵ برابر هم بیشتر بوده است. آیا میتوان گفت درآمد واقعی او اضافه شده است؟ سهمی که یک کارمند دولت، یک آموزگار، یک دبیر از افزایش درآمد نفت می برد این است که باید مرتباً شاهد مجال تر شدن دم دستگاه فلان دلال یا محترک یا باز و بفروش باشد و در مقابل گرانشیدن روز افزون مخارج زندگی را تحمل کند. تازه

همان دلال و محترک و باز و بفروش نیز ناراضی هستند چون می بینند اگر درآمد آنها چند برابر شده درآمد فلان همکار سابقشان که مقطعه کار یا کارخانه داری رایش گرفته و انگل دستگاه دولت شده است چند ده یا چند صد برابر گردیده است! باز همینها نیز بنوبه خود به مفتخوارانی که از برکت افزایش درآمد نفت و درآمد ملی وزد و بند با هیئت حاکمه میلیاردی و دولتی میلیاردی شده اند غبطه میخورند! آنچه مسلم است این است که توزیع درآمد بطور عجیبی تغییر کرده و اختلاف درآمد به شکل سرسام آوری افزایش یافته است و این امر موجب عدم تعادل اجتماعی و ناراضی عمومی میشود. روانشناسی اجتماعی ثابت کرده است که آنچه در تعیین رفتار و کردار مردم موثر است بیشتر درآمد نسبی آنهاست نه درآمد مطلق. مردم بیشتر به مقایسه درآمد خود با دیگران نگاه میکنند تا برآمد خودشان. نتیجه دیگر این وضع تمایل عمومی افروان به افزایش درآمد است که در حد کمال به پرستش پول منجر میشود. البته مردمان با کدامن سعی میکنند از طریق شرافتمندانه درآمد خود را افزایش دهند. یک معلم سعی میکند دوچرخه یا سه جا درس بدهد و روزی ۱۶ ساعت کار کند تا بتواند چرخ زندگی خود را آبرومندان بگرداند. یک کارمند با کدامن بهمین سان میکوشد دوه جا کار کند تا چاله چوله مخارج را هموار کند. اما همه که شریف و پاکدامن نیستند. عده روز افزونی سعی میکنند از راههای نامشروع درآمد خود را افزایش دهند. از اینجا رشوه گیری، تقلب در کسب و کار و انواع فساد رواج میگیرد و طبیعی است که یک چنین جامعه ای زو بعدم تعادل، ناراضی عمومی و انتحار میرود.

صورت دیگر تمایل با افزایش درآمد گرایش روز افزون تغییر شغل است. بسیاری از افراد دائماً جویای شغل تازه ای با درآمد بیشتر اند. کارمندان دولت سعی میکنند در بخش خصوصی کاری بدست آورند چون حقوق و مزایا در آنجا چند برابر اینجاست. کارگران، پیشوران حتی کارمندان دولت کار خود را رها میکنند و باز و بفروش میشوند. حمای و کفاش حتی معلم به راندگی تا کسی میبرد از زند. بدیهی است این تغییر دائمی مشاغل موجب میشود که قشرهای گسترده ای از مردم وضع ثابت و نهاد

یافته‌ای نداشته و وضع متزلزل و نامتعادلی داشته باشد.

يك تظاهر دیگر تمایل با افزایش درآمد بی‌توجهی افراد به درآمد رسمی آنها و توجه به درآمدهای جنبی هنگامی است که از طریق بورس بازی زمین و ساختمان و نظائر آنها بدست می‌آورند. در سالهای اخیر عده زیادی از کسانی که دارای مشاغل مهم و حتی آبرومند از پزشک و وکیل دادگستری و افسر ارتش گرفته تا بقال و عطار همه زمین خر و زمین فروش شده‌اند. آیا این عدم توجه به شغل و مسئولیت اصلی اشخاص منشاء بسیاری از نواقص و نارضائیه‌ها نخواهد بود؟

بالاخره تظاهر دیگر تمایل با افزایش درآمد توجه توده وسیع مردم به بخت‌آزمائی‌های گوناگون است که متأسفانه از طرف گروهی از مجربان و مسئولین نیز تشویق و ترغیب می‌شده است. عیب اصلی این پدیده این نیست که مبالغ هنگفتی را از جیب مردمان کم درآمد بیرون کشیده و بصورت سرمایه‌های کلانی متمرکز می‌سازد که احتمالاً بمصارفی از قبیل ساختن قمارخانه‌ها و عشرت‌کده‌ها می‌رسد بلکه عیب بزرگتر آن این است که حس خطر کردن و بعبارت دیگر قمار با دارائی و زندگی خود را در میان مردم رواج می‌دهد. جامعه‌شناسان نشان داده‌اند که هر اندازه حس خطر کردن در جامعه‌ای بیشتر رواج داشته باشد عدم تعادل در آن و آمادگی مردم برای تغییر بنیاد جامعه افزون‌تر است.

۳ - عامل دیگر بحران بهم خوردن تعادل میان زندگی شهری و روستائی است. در دوران خیز اقتصادی روستاها با سرعت فرایندهای مرتباً خالی می‌شوند و شهرها مملو از جمعیت می‌گردند. این پدیده که علت عمده آنرا در اجرای نامناسب و نادرست اصلاحات ارضی (که اصل آن صحیح و لازم بوده است) باید دانست، ازدو طریق موجب تزلزل، نارضائی و حس طغیان در جامعه ما شده است. از یکسو کشاورزی ما را برهم زده، زندگی روستائی سنتی و چند هزار ساله را متلاشی ساخته (بدون آنکه ساخت نو و شایسته‌ای بجای آن بگذارد)، تولید کشاورزی را کاسته و تعادل میان بخش

کشاورزی و بخشهای صنعت و خدمات را بکلی برهم زده و در نتیجه کشوری که پیش از دوران خیز اقتصادی صادر کننده محصولات کشاورزی بوده اکنون وارد کننده عمده آن شده است. از سوی دیگر شهرهای غول آسانی پدید آورده است که بالای جان جامعه ما شده‌اند. يك نگاه بهمین شهر تهران با قریب ۵ میلیون جمعیت، بدون شهر سازی صحیح، بدون آمادگی برای مقابله با گسترش ترافیک، با سیل و ریزش برف و باران، یا فوران آبیهای تحت الارضی در جنوب شهر و هزاران مظاهر دیگر آن کافی است نشان دهد تا چه حد این نوع گسترش بی‌بندوبار شهرنشینی موجب عدم تعادل و ناپایداری جامعه و گسترش حس طغیان در میان مردم بوده است.

۴ - عوامل دیگری که در پیدایش بحران موثر بوده‌اند يك سلسله پدیده‌هایی است که بطور مزمین پیش از دوران خیز اقتصادی وجود داشته‌اند ولی در این دوران شدت و وسعت یافته‌اند: بوروکراسی، سوء استفاده از مقام و موقعیت اداری، رشوه‌خواری، پوتیسم (خویشاوند بازی) و پارتی بازی، زورگوئی و ستمگری برای وادار ساختن مردم به رشوه دادن یا سوء استفاده‌های دیگر از آنان و غیره. يك نمونه بسیار گویا از این وضع ماجرای شهرداری و خراب کردن خانه‌های خارج از محدوده است که از بس گفته و نوشته شده است و باز هم با برجاست واقعا ذکر آن مشتمل کننده است.

از این عوامل و علل داخلی که در درون جامعه ما پدید آمده و تدریج آنرا آستن تحولی شگرف می‌ساخته است که بگذریم يك عامل خارجی نیز در پیدایش این جنبش تاثیر داشته است و آن فشار افکار عمومی جهان آزاد بوده است.

اصولاً این افکار عمومی جهان آزاد است که پشتیبان خواستهای مترقی است نه اظهارات آقای کارتر درباره حفظ حقوق بشر - این نکته را نباید از یاد برد.

